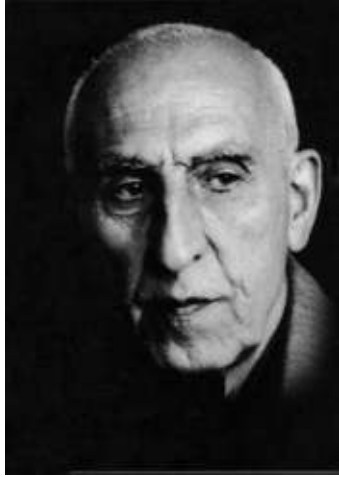


## « ۲۶ خرداد بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق » زندگینامه دکتر محمد مصدق ( ۲ )



### جمال صفری

◀ ۱۴ خرداد تا دیماه ۱۳۰۰ شمسی -

\* تصدی وزارت مالیه در کابینه قوام السلطنه، با اخذ اختیارات قانونی از مجلس شورای ملی به مدت سه ماه - مصدق در ترمیم کابینه قوام به مقام وزارت خارجه انتخاب شد، ولی نپذیرفت.

1 مصدق در باره چگونگی پذیرفتن تصدی وزارت مالیه در حکومت قوام السلطنه می گوید: ده روز بعد تلگرافی از آقای قوام السلطنه به این مضمون که در موقع معرفی دولت، مرا به سمت وزیر مالیه به شاه معرفی نموده است رسید. چون نمی خواستم در آنجا رد بکنم، به تهران آمده، از قبول خدمت امتناع نمودم. علت این بود که می خواستند من به وزارت مالیه بروم و با آرمیتاژ اسمیت، مشاور مالیه انگلیسی قرار داد وثوق الدوله، همکاری نمایم. من چون نمی توانستم او را به چنین سمتی بشناسم، جداً از قبول خدمت معذرت طلبیدم. خوب به خاطر دارم که برای همکاری من با او، نقشه دیگری کشیده بودند. آن این بود که روزی رئیس الوزراء ( قوام السلطنه) مرا به هیئت وزرا برای مذاکره در مطلب مهمی دعوت نمود. من هم ناچاراً پذیرفتم و رفتم. پس از ورود، که آقای سردار سپه وزیر جنگ هم حضور داشت، آقای قوام السلطنه اظهار نمود که « مملکت دچار بی پولی شدید شده است. این بحران را به هیچ وجه نمی توان رفع نمود، مگر با کمک و همراهی شما. مخصوصاً متذکر می شوم که این همراهی شما نه تنها نسبت به من، بلکه نسبت به شخص وزیر جنگ هم هست، که انتظار دارند شما به هیچ وجه مضایقه نکنید» این اظهارات تقریباً از نظر وزیر جنگ، یک جنبه تهدید هم داشت.

گفتم بفرمایید ببینم که از من چه خدمتی ساخته است تا آن را انجام دهم. گفتند نظر این است که اوراق قرضه خزانه منتشر کنیم، و این اوراق را دو نفر امضا کنند که مردم به اطمینان امضای آن دو، وجهی به مالیه دولت برسانند. یکی خود شما هستید، نظر به اینکه مردم به شما اطمینان کاملی

دارند. دیگری ارمیتاژ اسمیت که از نظر بین المللی هم امضای ایشان موجب تأمین خیال مردم و افکار جامعه است.

من بلا تأمل از جا برخاستم و گفتم من به هیچ وجه نمی توانم این پیشنهاد را قبول نمایم. مخصوصاً توجه داشتم که آقای وزیر جنگ، با یک نگاه غضب آلودی متوجه من بود.

مدتی بعد، شبی از شبها که من در منزل سردار سپه بودم و مذاکره از هر طرف در میان بود، ایشان به من گفتند «من آن روز می خواستم برخیزم و با شما کتک کاری کنم.» گفتم پس چرا برنخاستید؟ خندید و جوابی نداد.

....بلاخره مادام که ارمیتاژ اسمیت در مالیه بود و نتواستند به وسیله من او را در مملکت تثبیت کنند، به هیچ وجه حاضر برای قبول وزارت مالیه نشدم. و چون دیدند که از وجود ارمیتاژ اسمیت نمی توانند دیگر در مملکت ایران استفاده کنند، نقشه دیگری کشیدند. آن این بود که یک مستشاری از آمریکا برای مالیه بیاورند. من از این نقشه به هیچ وجه اطلاع نداشتم. برای اجرای این نقشه، اول لازم بود که به مردم ثابت کنند ایرانی نمی تواند مالیه مملکت را اداره کند، مثل اینکه می گفتند ایرانیان نمی توانند نفت را اداره کنند، و فقط می توانند یک لولهنگ بسازند. پس از آنکه عدم لیاقت ایرانیان به اثبات رسید، آنوقت نقشه خود را اجرا نمایند..

ارمیتاژ اسمیت در پائیز ۱۳۰۱ از ایران رفت. قوام السلطنه هم برای اینکه مرا متقاعد کند، کابینه خود را ترمیم نمود و عده ای از کابینه او رفتند. ... و بلاخره پس از مذاکرات زیاد، من حاضر شدم که پست وزارت مالیه را قبول کنم....» (۲۵)

مصدق در خاطراتش در این باره به لایحه اصلاحی در زمان تصدی وزارت مالیه اشاره می کند و میگوید: بودجه مملکت را که آوردیم در مجلس، دیدیم که خرج خیلی زیاد است و عایدات کم. بنده دیدم که اگر ما بخواهیم عایدی را زیاد کنیم، مردم می گویند چرا مخارج را کسر نمی کنید و اول عایدی را زیاد میکنید؟ در کمیسیون قوانین مالیه شخص بنده پیشنهاد کردم که از حقوق محمد حسن میرزا ولیعهد سلطان احمد شاه که چهارده هزار تومان بود، چهار هزار تومان کسر نمایند. این پیشنهاد در کمیسیون به تصویب رسید. ولی عمر وزارت من به آخر نرسید. ۲۲

مصدق می افزاید: «... دیگر کاری نبود مگر اینکه مجلس شورای ملی بمن اختیاراتی دهد و شروع به اصلاحات کنم که برای اینکار لایحه ای پیشنهاد کردم و ضمن بحث در لایحه، مذاکرات بعضی از نمایندگان حس کردم که مقصود از آن همه اصرار این نبود که من وارد کار بشوم و اصلاحاتی بکنم بلکه میخواستند با من مخالفت کنند و کاری انجام نشود تا زمینه برای ورود مستشاران خارجی فراهم گردد. این بود که قبل از تصویب لایحه می خواستم خود را از دامی که برایم گسترده شده بود خلاص کنم که گردانندگان سیاست خارجی مساعی خود را بکار بردند و با تصویب ماده ای واحده راه کناره گیری از کار و عدم شروع به اصلاحات را برویم بستند و دیگر چاره نبود جز اینکه بکار شروع نمایم و نتیجه کارم این بشود که خویش و بیگانه همه را با خود دشمن کنم.

اصلاحات من روی سه اصل استوار شده بود:

۱ - موازنه بودجه

۲ - رسیدگی به سوابق کارمندان وزارت مالیه

۳ - تنظیم لایحه تشکیلات

و بعد از آزمایش، پیشنهاد آن به مجلس شورای ملی که شرح وقایع آن ایام بواسطه فقدان مدارک و یادداشت هایم که در ۲۸ مرداد از بین رفته متعسر است و با مراجعه به جراید می توانند درک کنند که رفتار اکثریت و بعضی از نمایندگان اقلیت در آن مجلس چقدر ناجوانمردانه بود و بهترین دلیل اینکه ماده ای واحده مربوط به اختیارات سه ماهه به من وقت می داد که لوایح خود را به مجلس پیشنهاد کنم که پس از ۶۵ روز دست از

پشتیبانی دولت کشیدند، که ناچار شد استعفا دهد و بعد نگذاشتند در دولت بعد، من پست وزارت مالیه را تصدی کنم و کار ناتمام را تمام نمایم.



مجلس به شادروان مشیرالدوله اظهار تمایل نمود و راجع به شرکت من در دولت در جلسه خصوصی مجلس مذاکراتی کرد که بعضی از نمایندگان مخالفت کردند و گفتند چنانچه من در پست سابق خود ابقاء شوم، به برنامه دولت رأی نخواهند داد. رئیس دولت با من مذاکره نمود پست دیگری را قبول کنم که چون مخالف با حیثیتم و در حکم این بود از عهده گفته های که خود بر نمی آیم از شرکت در دولت خود داری کردم. (۲۶) بلافاصله مصدق مأمور شد به استناداری آذربایجان برود. او می نویسد: « بعد از آنکه به آذربایجان رفتم از تبریز تلگرافی به مرکز مخابره کردم، ولی جواب ندادند. وقتی از مأموریت به طهران برگشتم حضور ایشان نرفتم. چندی بعد محمد حسن میرزا گله کردند که چرا فلانی پیش ما نیامد؟. به هر حال در یکی از روزها نزد ایشان رفتم و پس از تعارفات، فرمودند که یک

کاری برای شما کردم. حالا خودم اقرار می کنم و آن این است به وزیر جنگ (سردار سپه) گفتم با شما مساعدت نکند. برای اینکه شما از آذربایجان بیایید. گفتم خوب ولی، حالا علتش را بفهمائید. گفت برای این که شما «گش» هستید یعنی دست چپ هستید.

بنده گفتم اشخاصی که متصدی امور مهمه مملکتی هستند نباید نظر به دست چپ و دست راست و متوسط داشته باشند و می باید همه را از خودشان بدانند، زیرا اشخاص متصدی امور مملکت مثل رئیس جمهوری آمریکا نیستند که اگر راست شدند یا راست بیایند و با راست بروند و هر کدام که از حزب جمهوری انتخاب می شوند وقتی که حزب جمهوری عده ای کم می شود و قدرتی ندارد رئیس جمهوری برود و وقتی احزاب قوی شدند رئیس جمهوری منسوب به اینها قوی باشد. ولی وقتی که ضعیف شدند، رئیس جمهوری منسوب به اینها ضعیف شود. شاه مملکت، رئیس مملکت باید نظر به راست و چپ نداشته باشد.

بعد گفت حالا چرا حقوق مرا کم کردی؟. من بدون معطلی در جواب گفتم برای اینکه خیال می کردم شما علاقمند به مملکت هستید. پس از بیان این جمله، چون دیدم ولیعهد، منافع شخصی را بر مصالح عمومی ترجیح می دهد، اجازه مرخصی خواستم و اطاق را ترک کردم. (۲۷)

عبدالله مستوفی در خاطراتش به این مهم اشاره می کند و می نویسد: « این بار برای اینکه شخصیت مبرزتری از معتمدالسلطنه (عبدالله وثوق) کفیل مالیه جهت (تصدی) این وزارتخانه فکر کرده باشند، که بتواند در مقابل تقاضاهای روز افزون سردار سپه مقاومت نماید، مصدق السلطنه را بوزارت مالیه برگزیدند. دکتر مصدق بموجب ماده واحده که رنود « واحد یموت» موسومش کردند برای مدت سه ماه، اختیاراتی از مجلس گرفت که مالیه را از عناصر فاسد و بی کفایت برهاند- یک کارهایی هم در این زمینه بانجام رسانید، ولی بواسطه ضدیت گرههای باران دیده» مالیه و کمی مدت اختیارات، نتوانست کار حسابی صورت دهد. حتی وکلای مجلس هم، از اقدامات اصلاحی او ناراضی شدند. در این ضمنها، در ماه جدی ۱۳۰۰ که مجدداً بحرانی ایجاد شد، کابینه افتاد، و دیگر محلی برای تمدید مدت « واحد یموت» که مقارن همین اوقات سرآمده بود، پیدا نشد. در سایر وزارتخانه ها باین مقدار هم کسی ب فکر اصلاحات نبود، و در بهمان پاشنه سابق می گشت. (۲۸)

مستوفی در ادامه آن می افزاید: « سخن در اسباب سقوط کابینه قوام السلطنه و اینها سببهای واقعی آن بود، و بیشتر این دمل که از مدتی پیش ریشه گرفته بود، واقعه اتهام غضنفرخان برادر دکتر امیر اعلم، از طرف آقای دکتر مصدق وزیر مالیه شد. غضنفر خان از وکلای مجلس چهارم و قبل از وکالتش، رئیس مالیه ملایر بود، که می

گفتند اختلاس هائی از مال دولت کرده و شاید وکالتش هم از این ولایت، دستمزد همین حیف و میل های مال دولت کرده بشمار می آمد. دکتر مصدق بوسیله ماده واحده ( واحد یموت) خود بی محابا اشخاص مظنون باختلاس مال دولت را تحت تعقیب در می آورد، و بتوصیه و کلا که برای همین توصیه ها خود را وکیل کرده بودند، هیچ قدر و قیمتی نمیگذاشت، و بهمین جهت وکلا از او و از کابینه قوام السلطنه هم، بالاضاله با بالطبع، دلخوش نبودند. طرح اتهام غضنفرخان در مجلس که باید رأی بسلب امنیت یکی از همکارها بدهند، موجب عدم رضایت عده ای از وکلا شده، در مجلس علنی وگولووار عده ای از آنها بجان هم افتادند. در ضمن، حمله هائی هم، بکابینه و شخص قوام السلطنه وارد آوردند. قوام السلطنه هم که بواسطه جهاتی که سابقاً بآن اشاره شده است، مستعد کناره گیری بود، در ۲۸ جدی استعفای خود را بشاه تقدیم داشت.» (۲۹)

1 - ۱۳۰۰ - اواسط دی

والی آذربایجان. مصدق اولین کسی بود که در تبریز با مخالفت شدید قونسول (کنسول) شوروی قرارداد « ایران - اتحاد جماهیر شوروی» را در خصوص نسخ کاپیتولاسیون « اجرا کرد.

◀ - ۱۳۰۲ - انتصاب به وزارت خارجه در کابینه مشیرالدوله:

دکتر مصدق در خرداد ۱۳۰۲ در کابینه مشیرالدوله به وزارت امور خارجه منصوب شد. وی در دوران کوتاه تصدی وزارت امور خارجه در مقابل مداخلات انگلستان ایستادگی کرد و مانع دست یابی انگلیسی ها به برخی از جزایر خلیج فارس مانند ابوموسی و شیخ شعیب شد. دکتر مصدق همچنین حاضر نشد بر پرداخت وجوه بسیاری که آن دولت ظاهراً" برای حفظ امنیت آن ناحیه ولی در حقیقت به منظور پیشرفت مقاصد استعماری خود، در جنگ بین الملل اول خرج کرده بود، صحه بگذارد.

مصدق در باره تقاضای انگلیسی ها چنین نقل کرده است: " وقتی وزیر خارجه بودم، روزی سر پرسی لرن وزیر مختار انگلیس مرا به شمیران دعوت کرد. آنجا دخلکی بود مثل صندوق. گفت: « آقای مصدق السلطنه توی این صندوق اسناد پولهایی قریب به دو میلیون لیره دارم که به مامورین ایران داده ایم، یکروز اینجا تشریف بیاورید و ببینید این اسناد چیست. ملاحظه کنید، بلکه تکلیفش را معین کنید.»

آقا اینها پولهایی بود که برای پلیس جنوب خرج کرده بودند و برای خودشان بود. برای ما که نبود. به اشخاص داده بودند.

گفتم: من وزیر خارجه هستم. شما می خواهید من بیایم اینجا، این کاغذها را جلومن بریزید و بعد صورت جلسه کنید و بنویسید، وزیر خارجه هم آمد دید! شما برای پیشرفت کار خودتان اگر خرجهایی کرده اید، به ما چه مربوط است؟.

فورا" گفت: آقای مصدق السلطنه صحیح است، صحیح است. خیر، خیر... (۳۰)

1 ۱۳۰۲ - نمایندگی مردم تهران در دوره پنجم مجلس شورای ملی.

\* تشکیل کمیسیون معارف و عضویت در آن.

\* تألیف و نشر کتاب " حقوق پارلمانی در ایران و اروپا".

1 ۱۳۰۴ - تألیف و نشر " اصول و قواعد و قوانین مالیه در ممالک خارجه و ایران قبل از مشروطیت و دوره مشروطیت".

◀ آبان ۱۳۰۴ - اعلام انقراض سلسله قاجاریه (نهم آبان ۱۳۰۴)

\* کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ سید ضیاء و رضا خان با حمایت و همکاری انگلیس و عمر کوتاه حکومت کودتا بیش از همه برای رضا خان میرپنج سکوی پرتاب بود. در طی چند سال او سردار سپه، وزیر جنگ، نخست وزیر و در نهایت با حمایت انگلیس به فکر انقراض سلسله قاجاریه افتاد.

مصطفی علم می نویسد: «جاه طلبی های رضا خان را اشغال پست نخست وزیری پایان نمی داد. او می خواست به عنوان رئیس جمهور در رأس کشور قرار گیرد و وقتی بعضی از روحانیون به او توصیه کردند رژیم سلطنتی را برهم نزنند، تصمیم گرفت خاندان قاجار را براندازد و خود به عنوان پادشاه بر تخت سلطنت بنشیند. رضا خان طرح خود را با لرن وزیر مختار انگلیس در میان گذارد تا پشتیبانی انگلیس را به دست آورد. لرن پس از مشاوره با وزارت خارجه بریتانیا جواب داد دولت متبوع وی تصمیم گرفته است: «دست ایران را برای حل مسائل خویش بکلی باز گذارد» و اضافه کرد: درمقابل توقع داریم، شما مشکلات ما را مورد توجه قرار داده و در سریع ترین مدت ممکن تمام آنها را حل کنید.» (۳۱)

مصدق پیش از تغییر سلطنت در باره جلسه هیئت مشورتی با سردار سپه خاطر نشان می سازد که: یکی از روزها حاجی رحیم آقا قزوینی نزد من آمد و گفت: «روز گذشته سعد آباد بودم، و مذاکراتی با حضرت اشرف نمودم. نتیجه این شد که یک هیئت مشورتی با ایشان مشورت کنند. به من فرمودند اول بیایم با شما مذاکره کنیم. اگر شما موافقت کنید، آقایان آقایان مستوفی الممالک؛ مشیر الدوله، تقی زاده، حاج یحیی دولت آبادی را برای عضویت در این هیئت، از طرف رئیس الوزراء دعوت نمایم.

حاج رحیم آقا گفت: پس از اینکه آقای رئیس الوزراء اشخاص مفصله فوق را نام برد، به واسطه روابطی که با حاج مخبر السلطنه در تبریز داشتم، پیشنهاد کردم که ایشان هم برای عضویت در هیئت دعوت شوند، قبول فرمودند. اکنون شما نظر خودتان را بگویید تا من اگر اقدامی لازم باشد بنمایم.

من در جواب گفتم چه از این بهتر که یک چنین هیئتی طرف شور رئیس دولت بشود تا هر کاری که می شود، از روی مطالعه و تحقیق صورت بگیرد. حاج رحیم آقا برای دعوت آقایان فوق اقدام نمود.

تصور می کنم اولین جلسه، فردای آن روز که پنجشنبه بود، در منزل رئیس الوزراء تشکیل شد. روز مزبور آقای حسین علا هم که وزیر مختار دولت در آمریکا بود، چون به نمایندگی مجلس شورا از طرف اهالی تهران انتخاب شده بود به مجلس آمد. من به ایشان شرح واقعه را گفتم و از ایشان دعوت کردم که در جلسه حضور به هم رسانند. در موقع تشکیل جلسه، آقای مستوفی الممالک به رئیس الوزراء گفت که آقای حسین علا چون همکار ما هستند به این جهت در جلسه حاضر شده اند، ایشان هم موافقت نمود.

جلسه آن شب، جلسه افتتاحیه بود که مذاکرات در کلیاتی به عمل آمد. جلسه دوم بنا به اظهار خود رئیس الوزراء یکشنبه شب در منزل من تشکیل شد. در آن «جلسه شرح مفصلی از عملیات خود بیان نمودند و مخصوصاً گفتند که: «من را سیاست انگلیس آورد، ولی ندانست که را آورد» (۳۲)

یحیی دولت آبادی در خاطراتش این گفته را تائید می کند و می نویسد: «سردار سپه... در یکی از جلسه های مشاوره خصوصی که در خانه دکتر محمد خان مصدق السلطنه منعقد بود، از وطن پرستی صحبت به میان آمد، او گفت مثلاً مرا انگلیسیان سر کار آوردند، اما وقتی آمدم به وطنم خدمت کردم.

خلاصه در آخرین مجلس، نگارنده نام شخصی از نمایندگان را میبرد که اگر صلاح باشد، او عضو این مجلس بشود.

سردار سپه می گوید حالا دیگر کار این مجلس به آخر رسیده است و به این بیان می فهماند که کار مشاوره خصوصی به پایان رسید» (۳۳)

ملک الشعراى بهار وضعیت آنروز و جو ترس و وحشت در روزهای ۸ و ۹ آبان ماه ۱۳۰۴ برای انقراض سلسله قاجاریه توسط مجلس شورای ملی در کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» چنین نوشته است:  
جسد واعظ قزوینی هنوز تازه بود( واعظ قزوینی اشتباهی به جای ملک الشعراى بهار کشته شد) هول و رعب و بهت، شجاع ترین افراد را آزار می داد. پیدا بود که کار از کار گذشته است، فقط هشت نفر در انبوه نمایندگان هنوز توانائی داشتند که تقلا کنند، فکری بیاندیشند، با هم در نهایت یاس و آرامی و اختصار شوری بنمایند. چه باید کرد؟ اکثریت را ربوده بودند. دولت در دستی نوید و در دستی وعید و تهدید داشت.  
کوان شیر مرد و آزاده ای که بدانند و درک کند که حریف هم از ما می ترسد، بلکه او بیشتر می ترسد، چه با اوست.

باور کنید همه را بیم و رعب فراگرفته بود. اگر به نطق آقایانی که در روز ۹ آبان به نام مخالفت با ماده جدید ایراد کرده اند دقیق شوید، علامت کمال ملاحظه و تأثیر خوف و وحشت را خواهید دید. از هر سطری بوی خوف و رعب می آید. بدبختانه من آن روز به امر رفیق مأمورخانه نشینی شده بودم و در جلسه حاضر نبودم، و اگر می بودم شاید از دیگر همفکران خود زیادتر مقاومت بخرج نمی دادم. ما دیگر از همه چیز مأیوس بودیم! به قضاوت تاریخ هم امید نداشتیم. حتی به دلیل جلسه شب هشتم آبان که نطق مرا در جراید چاپ نکردند از این هم مأیوس بودیم که لااقل نطق ما را هم کسی از خلق الله تواند شنید. معذالک سوگند به کلام خدا این عده شیرمرد را برآن داشت که در غرقاب خوف و بیم با عزیزان خود وداع کرده، به مجلس بیایند و هرچه هست، سخنی بگویند! و آمدند و گفتند!» (۳۴)

یحیی دولت آبادی در باره شب ۹ آبان می نویسد: «... ناچار روانه شده نزدیک نصف شب است به منزل سردار سپه می رسم. اطاقها همه روشن است و جمعی از تجار و کسبه دیده می شوند که در اطاقها نشسته یا خوابیده اند و اینها متحصنین هستند... ناچار می روم به اطاق زیر زمین، جمعی از نمایندگان و صاحب منصبان نظام و نظمی در اطراف نشسته، میز در وسط است و روی میز ورقه ایست. به محض نشستن یاسائی نماینده سمنان ورقه را برداشت بدست من داده می گوید امضاء کنید ورقه را می خوانم و می فهمم مطلب چیست و می بینم مابین شصت و هفتاد نفر از یکصد و بیست نفر نماینده آن را امضاء کرده اند. دیدن این ترتیب و عنوان غیر واقع احضار شدن از طرف سردار سپه طوری مرا منزجر ساخته است که هر پیش آمد ناگواری را براین حال ترجیح می دهم ورقه را روی میز میگذارم. نماینده سمنان با تشدد می گوید امضاء کنید! جواب می دهم اگر رأی داشته باشم در مجلس شورای ملی می دهم نه در این سردابه. می گوید اگر امضاء نکنید بد خواهد شد. اینجا من صدای خود را بلند کرده می گویم مرا تهدید می کنید از این بدتر برای من چه می شود...» (۳۵)

«... بعدها سید محمد تدین، نایب رئیس اول آنروز مجلس در محاکمه خود در سال ۱۳۲۶ در دیوان عالی تمیز، در مورد ماده واحده ضمن تحریف واقعیت و برای تقلیل سهم خود در به سلطنت رساندن رضاخان، چنین می نویسد: «غروب روز جمعه ۸ آبان ماه ۱۳۰۴ بود، بنده در شمیران بودم، دیدم تلفن کردند حضرت اشرف می فرمایند به شهر بیایید که شما را ملاقات کنم. آمدم بشهر، رفتم منزل، اول خدمتشان رسیدم، فرمودند در زیر زمین، داور مشغول کارهائی است، بروید به او کمک کنید. رفتم زیر زمین، دیدم داور نشسته پشت میز و وکلاء ورقه ای را امضاء می کنند و داور به پیشخدمت می گوید به منزل بقیه وکلاء هم تلفن کنید بیایند. بعد از آنکه وکلاء رفتند و اطاق خلوت شد، داور آمد پیش من ماده واحده را نشان داده گفت این وکلاء این نامه را امضاء کرده اند شما هم اگر موافقت دارید امضاء کنید...» (۳۶)

عده ای از نمایندگان طرفدار سردار سپه، حضور و غیاب نمایندگان را در جلسه رسمی نظارت می کردند. در چنین محیط و شرایطی در روز نهم آبان ماه ۱۳۰۴ طرح ماده واحده بدینقرار: «مجلس به خاطر سعادت ملت، خلع قاجار را اعلام و اداره موقت کشور را از محدوده قانون اساسی و قوانین نافذ به آقای رضاخان موکول می کند. تعیین تکلیف قطعی موکول به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶-۳۷-۳۸-۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می شود.» مطرح شد. (۳۷)

دکتر مصدق در مورد زمینه چینی و دسیسه برای طرح و تصویب طرح که «ناقص قانون اساسی بود زیرا که مجلس حق نداشت سلسله قاجار را از سلطنت خلع کند و این کار را می بایست مجلس مؤسسان می کرد»، چنین می گوید:

«صبح شنبه نهم آبان ماه ۱۳۰۴ مرحوم مستوفی الممالک به من تلفن کرد که مجلس می روم یا نمی روم؟ گفتم امروز روز جلسه نیست...»

گفت: مگر شما اطلاع ندارید که امروز جلسه فوق العاده برای کار مهمی تشکیل می شود، اگر مایلید بیائید منزل من، پس از مشورت چنانچه لازم شد می رویم والا نمی رویم. منزل ایشان در یکی از خانه های خواهرشان، خانم همدم السلطنه در کوچه مسجد سراج الملک بود. به آنجا رفتیم. گفتند ماده واحده ای تهیه شده است و آقای حسین علاء را شب قبل برای امضای آن به خانه آقای سردار سپه رئیس الوزراء دعوت کرده اند. همچنین آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی را، آنها امضا نکرده اند. آقای حسین علاء به خانه آقای موتمن الملک آمدند و در آنجا جلسه ما تشکیل شد. پس از مذاکرات، آقایان مشیرالدوله و موتمن الملک گفتند ما فردا به مجلس نمی رویم ولی من مردم هستم که برویم یا نرویم. این است که خواستم با شما مشورت بکنم، هر طور که در مشورت موافقت حاصل شد، همانطور عمل می کنیم.

من به ایشان (مستوفی الممالک) گفتم به توپچی ده سال مواجب می دهند برای اینکه یک روز شلیک کند. نمایندگان مجلس هم مکلفند که از قانون اساسی دفاع کنند. اگر روزی بخواهند آنرا نقض کنند و وکیلی از دفاع آن خودداری کند در حکم همان توپچی است که انجام وظیفه نکرده است. گفتند من کاملاً موافقم. خوب است تلفن کنیم آقای حسین علاء هم بیاید اینجا و به اتفاق به مجلس برویم. آقای حسین علاء آمد. ما سه نفر در اتومبیل من به اتفاق به مجلس رفتیم...»

دکتر مصدق در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ شجاعانه در مخالفت با بقدرت رسیدن رضا خان و مخالفت با طرح انقراض سلسله قاجاریه و تغییر سلطنت به اتفاق اقلیتی از نمایندگان مجلس گفت: «پادشاه فقط فقط می تواند بواسطه رأی اعتماد مجلس یک رئیس الوزرائی را بکار بگمارد. خوب اگر ما قائل شویم که آقای رئیس الوزراء پادشاه بشوند، آنوقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاریکه امروز از ایشان ترشح می کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد. شاه هستند، رئیس الوزراء هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه ام بکنند و آقا سید یعقوب هزار فحش بمن بدهد زیر بار این حرفها نمی روم. بعد از بیست سال خونریزی، آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید؟ آزادیخواه بودید؟ بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر میرفتید و مردم را دعوت به آزادی میکردید. حالا عقیده شما اینستکه یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رئیس الوزراء هم حاکم!

اگر اینطور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است. پس چرا خون شهداء آزادی را بیخود ریختید؟ چرا مردم را بکشتن دادید؟ می خواستید از روزاول بیائید بگوئید که ما دروغ گفتیم. مشروطه نمی خواستیم. آزادی نمی خواستیم، یک ملتی است جاهل و با چماق باید آدم شود. اگر مقصود این بود که ما خودمان را در عرض ملل دنیا و دول متمدنه آورده بگوئیم از ان استبداد و ارتجاع گذشتیم ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، ما شاه داریم، ما رئیس الوزراء داریم، ما شاه غیر مسئول داریم که بموجب اصل چهل و پنج قانون

اساسی از تمام مسئولیت مبرا است و فقط وظیفه اش اینست که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را بموجب اصل ۶۷ قانون اساسی بیک رئیس دولت یا یک وزیری اظهار کرد، آن وزیر می‌رود توی خانه اش می‌نشیند. آنوقت مجدداً اکثریت مجلس یک دولتی را سرکار می‌آورد. خوب حالا اگر شما می‌خواهید که رئیس الوزراء شاه بشود با مسئولیت این ارتجاع است و در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه پادشاه مسئول باشد....» (۳۸)

### توضیحات و مآخذ:

- ۲۵ -- رنجهای سیاسی دکتر مصدق - یادداشتهای جلیل بزرگمهر - ص ۸۲-۸۳
- ۲۶ - مصدق و مسائل حقوق و سیاست - گردآوری: ایرج افشار - انتشارات سخن - ۱۳۸۲ - ص ۲۱۴ تا ۲۱۵
- ۲۷ - خاطرات و نألمات مصدق - بقلم دکتر محمد مصدق - صص ۱۴۰ و ۱۴۱
- ۲۸ - ۳ - شرح زندگانی من - عبدالله مستوفی (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه) - ۳ جلد - انتشارات زوار - ۱۳۷۷ - ص ۳۷۵
- ۲۹ - همانجا - ص ۴۶۸
- ۳۰ - - - خاطرات و نألمات مصدق - بقلم دکتر محمد مصدق - ص ۱۶۴
- ۳۱ - مصطفی علم - نفت، قدرت و اصول « پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد » - ترجمه غلامحسین صالحیار - ناشر: انتشارات چاپخش - ۱۳۷۷ ص ۵۸
- \* همانجا رجوع به اسناد وزارت امور خارجه انگلیس ص ۵۳۸:
- سند شماره ۴۱۶/۷۳ وزارت خارجه انگلیس - از لرن به کرزن. ۲۸ ماه مه ۱۹۲۳
- سند شماره ۳۷۱/۸۰۵۱ وزارت خارجه انگلیس - از لرن به کرزن. ۱۶ ژوئیه ۱۹۲۱. جی واتر. دیپلماتیک حرفه ای، سرپرسی لرن از کیرک هاول (۱۹۶۱ - ۱۸۸۰) صفحه ۸۲
- سند شماره ۴۱۶/۷۹۲ وزارت خارجه انگلیس - از لرن به کرزن. ۵ مه ۱۹۲۳
- سند شماره ۴۱۶/۷۳ وزارت خارجه انگلیس - از لرن به کرزن ۲۸ مه ۱۹۲۳
- سند شماره ۴۱۶/۹۰۴۳ وزارت خارجه انگلیس - وزارت خارجه انگلیس ۱۶ مه ۱۹۲۳
- ۳۲ - - رنجهای سیاسی دکتر مصدق - یادداشتهای جلیل بزرگمهر - ص ۱۵۱ - ۱۵۲
- ۳۳ - خاطرات حیات یحیی دولت آبادی - جلد ۴ ، ص ۳۴۳

◀ «یحیی دولت آبادی (متولد ۱۷ رجب ۱۲۷۹ هجری قمری برابر ۱۸ دی ۱۲۴۱ در دولت آباد (اصفهان) - وفات ۴ آبان ۱۳۱۸ هجری شمسی)، در اصفهان نشو و نما یافت. در پنج سالگی به تحصیل خط و سواد مشغول شد از سال ۱۲۵۱ ش که یازده ساله بود به اتفاق خانواده خود چندین سفر به عراق عرب، خراسان و تهران کرد و در سال ۱۲۶۰ ش به اصفهان بازگشت و در همین شهر با میرزا رضا کرمانی و شیخ احمد روحی ملاقات کرد. مجدداً به عراق رفت و در حوزه درس میرزای شیرازی و محمدتقی شیرازی شرکت کرد و بعد از بازگشت به ایران در اصفهان و تهران نیز در محضر میرزا ابوالحسن زواره اردستانی، معروف به میرزا جلوه به تحصیل پرداخت. او در سال ۱۲۷۶ ش در شهر استانبول با میرزا حسن خان دانش اصفهانی و حاجی زین العابدین مراغه‌ای آشنا شد و در همین شهر به همکاری دهخدا روزنامه فارسی "سروش" را دایر کرد. دولت آبادی در سال ۱۲۸۷ ش به تهران آمد و در چند دوره به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد وی مسافرت‌هایی به کشورهای اروپایی داشت. در تهران به سکنه قلبی درگذشت. زنده یاد یحیی دولت آبادی

شاعر و نویسنده و از پیشقدمان فرهنگ نوین در ایران و مؤسس مدرسه سادات بود. وی از جمله یکی از مشهورترین رجال سیاسی عصر مشروطه و دوران پس از آن تا اوایل حکومت رضا شاه به شمار می آید.»



میرزا یحیی دولت آبادی

فروغ دولت آبادی (شهاب) دختر یحیی دولت آبادی در خاطراتش می نویسد: «ما، سه ماه قبل از شروع جنگ جهانی اول، به ایران بازگشتیم. جنگ شروع شد. آزادیخواهان در خطر بودند. گروهی همراه با نظام السلطنه مافی فرارکردند. (۱) پدرم ما را به بروجرد نزد دائی ام صارم الممالک برد و به او سپرد. سپس به اتفاق دوستانش، ابتدا به ترکیه و بعد، به آلمان رفت. ما، تا پایان جنگ از پدرم بی خبر بودیم. دائی ام انبار اسلحه مفصلی داشت. شبی انبار را آتش زدند. می شنیدم که خان دائی به مادرم می گفت: روسها دنبال (آقا) (منظور پدرم بود) هستند. ماندن شما اینجا خطرناک است. باید برویم قلعه.

یک سال در قلعه فلک الافلاک زندگی کردیم. آن قلعه را پدر بزرگ مادری

ام، مظفر الملک در دوران حکومت ۲۵ ساله خود در جنوب و غرب ایران ساخته بود. بعد از یکسال به تهران برگشتیم. دیناری پول نداشتیم. هیچگونه وسیله زندگی نبود. یکی از عموهایم مختصر کمکی می کرد. خانه ما در کوچه سراج الملک مقابل مسجد قرار داشت. قحطی بود. تنها غذای مردم نوعی دمپختک بود که هر کس می خورد آماس می کرد و می مرد. صحن مسجد و کوچه ما از اجساد مردگان وحشتناک بود.

بابای پیر به عادت معمول روی چهار پایه پشت پرده راه راه اندرون می نشست و گریه می کرد. خواهرم و من در حیاط بازی می کردیم.

روزی بابا، دایه را صدا کرد و گفت: آقایی آمده است می خواهد فروغ زمان را ببیند. همراه دایه به هشتی رفتیم. محمد خان آنجا ایستاده بود. مرا بغل کرد و بوسید و گفت: "مرا می شناسید؟" گفتیم: "بله شما در سوئیس به خانه ما می آمدید و به من شکلات می دادید."

گفت: "مشتت را باز کن" و مقداری پول طلا در دستم ریخت و گفت: "اینها را به خانم مادر بده و از قول من سلام برسان."

سپس از دایه پرسید: "دایه خانم بلدید نان بپزید؟" دایه جواب داد: "البته که بلدم من دهاتی هستم."

دکتر مصدق گفت: "من فردا می آیم و ترتیب کارها را می دهم."

روز بعد دکتر مصدق با دو نفر دیگر آمد. وسایل بنائی آورده بودند. کتتش را بیرون آورد، آستینهایش را بالا زد و به کمک دو نفر دیگر، در انتهای حیاط تنور ساختند. یک گاری بزرگ هم رسید پر از آذوقه بود، همه را به انبار بردند.

زندگی ما به همت دکتر مصدق تأمین شد. حتی به بعضی از اقوام و دوستانمان کمک می کردیم. دکتر مصدق گهگاه به ما سر می زد و چنانچه احتیاجی بود فوراً برآورده می شد.

جنگ پایان گرفت. پدرم به ایران بازگشت. من ده سال داشتم و دوره ابتدائی را با موفقیت زیاد به اتمام رسانده بودم. یکبار دیگر دکتر مصدق مقداری پول طلا در دستم ریخت...» (۲)

دولت آبادی در خاطراتش به این موضوع اشاره می کند و می نویسد: بلی اگر نبود مساعدت یک تن از دوستان من که در ایام قحطی یک هزار و سیصد و سی و پنج (۱۳۳۵ هـ) نانی باین خانواده رسانده بود شاید از چنگال

مرگ از گرسنگی هم رها نشده بودند» (۳)

دولت آبادی از پیشروان معارف جدید ایران است که هم شعر می‌گفت و هم رمان و داستان می‌نوشت. از آثار وی: داستان "شهر ناز"؛ "شجره طیبه"؛ "دوره زندگانی یا غضب حق اطفال"؛ "تاریخ معاصر یا حیات یحیی"؛ "حقیقت راجع به قرارداد مجلس"؛ "نهال ادب"؛ "ارمغان یحیی"؛ "شرح حال میرزا تقی خان امیرکبیر".

۱- در اواسط دوره سوم مجلس شورای ملی در سال ۱۹۱۴ جنگ بین‌المللی اول شروع شد، مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر وقت بی‌طرفی ایران را به جهانیان اعلام نمود. روسیه تزاری به بی‌طرفی ایران وقعی نگذاشته و با قوای نظامی خود بیشتر نواحی شمال را متصرف گشته و تجاوز خویش را تا کرج امتداد داده و تهران را شدیداً مورد تهدید قرار داد. جنوب ایران تحت تسلط انگلستان قرار داشت. و با حمایت دولت آلمان و عثمانی دولت موقت در کرمانشاهان تحت ریاست نظام‌السلطنه مافی تشکیل شد به اسم حکومت مستقل موقتی

( سال ۱۳۳۵ هـ ق ) اعضاء این دولت و کابینه عبارت بودند از: ۱- نظام‌السلطنه رئیس هیأت دولت موقتی ( رئیس‌الوزراء )، ۲- مدرس وزیر عدلیه و اوقاف ۳- ادیب‌السلطنه سمیعی وزیر کشور، ۴- عباس میرزا سالار لشکر، ۵- فرمانفرمانیان وزیر جنگ ۶- میرزا قاسم خان صور اسرافیل وزیر پست و تلگراف، ۷- عز‌الملک اردلان خزانه‌دار، ۸- محمدعلی کلوپ ( فرزین ) وزیر دارایی

۲- «دکتر مصدق در دوره قاجار و پهلوی» پژوهش دکتر مرتضی مشیر- ناشر نقش هنر - ۱۳۷۸ - ص ۳۹۷ تا ۳۳۹۸ -

۳- ( خاطرات حیات یحیی دولت آبادی - جلد چهارم - ص ۱۰۳ )

۳۴- تاریخ مختصر سیاسی ایران نویسنده ملک الشعراى بهار - جلد ۲ - صفحات ۳۲۹ و ۳۳۰

۳۵- خاطرات حیات یحیی دولت آبادی - جلد چهارم - ص ۳۸۲

۳۶- : باقر عاقلی، داور و عدلیه (تهران: علمی، ۱۳۶۹)، ص ۷۲-۷۱

۳۷- همانجا - ص ۷۱

۳۸- نطق‌ها و مکتوبات - دکتر مصدق - انتشارات مصدق ۷ - چاپ ۲۹ اسفند ۱۳۴۹ - ص ۸

ادامه دارد